

متن پرسش

سلام و احترام: تا به حال در عمرم، بحثی اثرگذارتر و مهم تر از بحث «انسان و باز انسان» در مباحث این چینی ندیدم و درک نکردم و در این بحث، از جان ما سخن می گوید و راه می نماید. بسیار ممنونم. در اواسط فایل ۳۲ فرمودید هگل متوجه روح تاریخ بود ولی در مفاهیم ماند؛ مزاحم شدم تا بگم: هگل «مفاهیم» رو «اکچوال» میدید و این همون چیزیه که منطق هگل رو از دیگر منطق ها متمایز کرد. هگل یه عبارتی داره؛ میگه آنچه عقلانی است، اکچوال و واقعی است و آنچه واقعی است، عقلانی است. و مفاهیم اکچوال یه سری خصوصیات دارند: از جمله اینکه در حال شدن هستند آن هم از خودشان و نه از بیرون از خودشان. مثلاً «مفهوم آزادی، خودش از خودش، اکچوال و واقعی می شود. آزادی تنها یک ایده نیست، بلکه امری واقعی و عینی و تشکیکی است که در ساختارهایی همچون خانواده و دولت عقلانی و جامعه مدنی، خود را نشان می دهد و به این جهت، انسان با پذیرش قانون محدود نمی شود بلکه به عالی ترین شکل خود می رسد. از نظر هگل، مفاهیم، اکچوال و هست می شوند و اکچوالیتیِ اونها، به معنی تحقق عینی شون هست. در واقع انسان ها وظیفه دارند از وضعیت طبیعی، فراروی *sublate/aufheben* کنند تا به خودآگاهی عقلانی برسند و با این نگاه، مفاهیم در منطق هگل نیز، از تصاویر و ایده های اولیه ی ذهنی فاصله می گیرند و به وجودی حقیقی و عینی و عقلانی محقق می شوند. لذا مفاهیم در هگل، همچون مفاهیم ذهنی ما نیست که مثلاً تصویری از درخت و میز و صندلی را در ذهن خود حاضر می کنیم. و نمی دانم منظور شما چه بود آنجا. در خصوص آنکه فرمودید در هگل آن نهایی ترین شکل نیست درحالی که نمی شود انسان به سمتی برود که نیست، باز به نظر می آید می توان اینطور نگاه کرد که به هر حال ذات غیب الغیوبی حق ظهور نداره و به این معنی، تحقق نداره. آیا استبعادی هست که منظور از «نیست» در هگل رو به همین معنا بگیریم؟ چراکه شواهد زیادی در فلسفه طبیعی و فلسفه اجتماعی هگل هست که اشاره مستقیم به «جهت دهی» همه چیز به سمتی دارد. ولی جهت دهی و کشش هرچیز، به سمت امری نیست که اکچوال است، بلکه آن امر در نهایت اکچوال خواهد شد.» و اینکه ما نمی دانیم در نهایت چه چیزی اکچوال خواهد شد، مربوط به هر ملتی که مرحله ای از تاریخ می شه و نه برای کل تاریخ. چون در هگل هم نهایت تاریخ به سمت تحقق آزادی و عقل کلی میره و به این معنی، جهت تاریخ مشخص است ولی نه به این معنی که دولت ملتی خاص مثل یونان به چه سمتی خواهند رفت یا بعد از هزار سال، مردمان به سمت عقلانیت بیشتر می روند یا به وضع طبیعی خود کشیده و بازگردانده می شوند یعنی مجدداً به قهقرا میرن. لذا همچنان برایم روشن نیست اختلاف شما با هگل در چیست.

باسمه تعالی: سلام علیکم: خدا را شکر که عزیزی این چنین هگل خوانده داریم و حقیقتاً همان طور که متوجه هستید دغدغه های جناب هگل بسیار ارزشمند است از آن جهت که متوجه افقی به سوی حقیقت است در تاریخی که در پیش است. امری که متأسفانه فویرباخ که مدعی شاگردی هگل است متوجه نشد و به گفته خودش مخروط هگل را وارونه کرد. عرض بنده تنها در این جا بود که مسیری که جناب هگل برای روح یا Geist مدّ نظر می آورد، به سوی هدفی است که در واقع، نیست و تنها مفهومی است که تعین خارجی ندارد. در حالی که ما متوجه هستیم آن حضور نهایی که انسان کامل و روح زمان است به عنوان صاحب الزمان، هم اکنون هست و تنها تفاوت ما با او در این نکته می باشد وگرنه دغدغه او نسبت به سیر روح به سوی هدفی عالی بسیار مهم است و اگر نظر به حضرت عیسی «علیه السلام» دارد، ولی بر اساس آموزه های مسیحیت معتقد است که حضرت عیسی «علیه السلام» شهید شده اند و وجود خارجی ندارند؛ هرچند نظر به روح آن حضرت برای آینده تاریخ دارد. موفق باشید